

افزایش ۱۶ درصدی طلاق و کاهش ۱۶ درصدی ازدواج در ایران از چه حکایت میکند

گفتگوی رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

نظر به این که ارقام همیشه گویای یک واقعیت هستند و در این دو مورد از گونه ای نارسائی و یا مشکلات اجتماعی حکایت می کنند، از مهرداد درویش پور، جامعه شناس، خواستم این ارقام را بشکافد و دلایل این افزایش و کاهش را توضیح دهد.

مهرداد درویش پور مشکلات اقتصادی، آگاه شدن زنان از حق خود و رد فشار جامعه پدرسالار و نیز مدرنیسمی که علیرغم همه فشارها در بطن جامعه رشد کرده را، از جمله دلایلی می داند که پشت این داده ها قرار دارند.

برای شنیدن این گفتگو:

http://www.persian.rfi.fr/aef_player_popup/rfi_player

ششمین نشست هم اندیشی چپ

هم اندیشی چپ (پاریس)

جنبش کمونیستی و مساله ملی

ششمین نشست هم اندیشی چپ با موضوع «جنبش کمونیستی و مساله ملی» در دو بخش ارائه مقاله و بحث و گفتگو برگزار می گردد.

ارائه دهندگان :

یوسف اردلان : مساله ملی و وظایف کمونیستها

منصور تیغوری : مسالهی ملی به مثابه شکاف وضعیت

مسعود علوی بحرینی : جمهوری شورایی

از همگان دعوت می‌گردد که در نشست فوق که جمعه ۴ می ۲۰۱۲ - ساعت ۱۹ در آدرس زیر برگزار خواهد شد، شرکت کنند.

CICP, ۲۱ ter, rue de Voltaire, ۷۵۰۱۲, Paris, Metro: Rue des Boulets (Ligne ۹

همچنین می‌توانید از طریق پالتاک به این بحث پیوندید.

نام اتاق : hamandishi chap

Language: farsi, Category: social issues and politics, Sub-category: Other

hamandishichap@gmail.com

<http://hamandishi-chap.blogspot.com>

از طریق این وبلاگ می‌توانید از کلیه فعالیتهای ما آگاه شوید.

با تشکر

هماندیشی چپ _ پاریس

چه کسانی پاسخ گوی فشار بر کارگران و معلمان هستند؟



مادران پارک لاله ایران

همبستگی جهانی حامیان مادران پارک لاله

امسال در آستانه روز کارگر و معلم شاهدیم که هزاران تن از کارگران و معلمان میهن مان، شغل خود را از دست داده اند و هر روز

تعداد بیشتری از کارگران و معلمان از کار اخراج یا با تعطیلی کارخانه ها و مراکز فرهنگی یا با تعدیل نیروی انسانی به صف بیکاران می پیوندند. طبق اظهارات دبیرکل خانه کارگر، در سال گذشته یکصد هزار کارگر از کار اخراج شده اند.

امسال روز جهانی کارگر و روز معلم را در حالی گرامی می داریم که از یک طرف شاهد آزادی سرافرازانه ابراهیم مددی و منصور اسانلو از اعضای هیات مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی و پدرام نصراللهی و فرزاد احمدی از فعالان کارگری در تهران و هاشم خواستار از اعضای کانون صنفی معلمان در مشهد هستیم و از طرف دیگر به شدت نگران احکام اعدام تایید شده از جمله حکم اعدام عبدالرضا قنبری معلم دبیرستان یکی از مدارس پاکدشت هستیم.

همچنین تعدادی از کارگران، فعالان حقوق کارگری و معلمان عزیزمان از جمله: رضا شهابی عضو هیأت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و رسول بداغی، عضو هیأت مدیره کانون صنفی معلمان ایران هر یک به ۶ سال زندان و ۵ سال محرومیت از فعالیت اجتماعی محکوم شده اند. کارگران و فعالان کارگری دیگری همچون شاهرخ زمانی، علی اخوان، علی نجاتی، ساسان واهی و واش، محمدحسینی، مهدی فراخی شاندیز، مهرداد امیر وزیری و معلمانی چون عبدالله مومنی، علی پور سلیمان، رسول بداغی و محمد داوری و ... در زندان به سر می برند و نبی الله باستان معلم زحمتکش به ۵ سال تبعید در بروجرد محکوم شده است.

امسال در آستانه روز کارگر و معلم شاهدیم که هزاران تن از کارگران و معلمان میهن مان، شغل خود را از دست داده اند و هر روز تعداد بیشتری از کارگران و معلمان از کار اخراج یا با تعطیلی کارخانه ها و مراکز فرهنگی یا با تعدیل نیروی انسانی به صف بیکاران می پیوندند. طبق اظهارات دبیرکل خانه کارگر، در سال گذشته یکصد هزار کارگر از کار اخراج شده اند.

هر سال که می گذرد؛ تنگناهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر مردم ایران بیشتر می شود و باز شاهدیم که کارگران و معلمان برای یک اعتراض ساده سندیکایی و صنفی به زندان های طولانی مدت محکوم می شوند و خانواده های آنان و فرزندان شان در بدترین شرایط معیشتی و روحی - روانی به سر می برند.

در کنار این خبرها، انتصاب سعید مرتضوی مسئول جنایات کهریزک به

ریاست سازمان تامین اجتماعی، یکی از حساس ترین سازمان های کشور که ارتباط تنگاتنگی با اکثریت نیروی کار کشور دارد، بسیار نگران کننده است. انتصاب وی به عنوان رئیس سازمان تامین اجتماعی توهین بزرگی به خانواده هایی است که فرزندان شان در زندان کهریزک مورد شکنجه قرار گرفته یا کشته شدند و خواستار محاکمه آمران جنایات کهریزک، به خصوص فرد مذکور شدند.

در ادامه این سیاست، هر لحظه اخبار ناراحت کننده دیگری در مورد افزایش احکام اعدام و احکام سنگین برای دگرانديشان و همین طور کارگران و معلمان زندانی به گوش می رسد.

فشار اقتصادی بر مردم بیداد می کند و هر روز این فشارها بیشتر و بیشتر می شود، تا جایی که مردم را از حق یک زندگی انسانی و شرافتمند محروم کرده اند. اینکه علت و چرایی این بحران و تورم و گرانی و اختلاف طبقاتی و تبعیض و رانت های اقتصادی و بیکاری و غیره و غیره چیست، موضوع مورد بحث ما نیست. ما از زاویه دیگری بدان می پردازیم. ما به نقض حقوق بشر، به بی عدالتی، به تبعیض و به پایمال کردن حقوق انسانی اعتراض داریم. ما می گوئیم همه مردم از پیر و جوان و زن و مرد حق انتخاب نوع زندگی خود را دارند، حق تشکل دارند، حق اعتراض دارند، حق امنیت شغلی دارند، حق انتخاب دوست دارند، حق کار، حق تحصیل، حق سفر و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق یک زندگی آزاد و بدون تبعیض و انسانی دارند. ما می خواهیم بدانیم:

- چرا کارگر و معلم نمی تواند از حقوق انسانی و صنفی خود دفاع کند؟

- چرا با یک اعتراض ساده از کار برکنار می شوند یا به زندان می افتند؟

- چرا پس از بیکاری هیچ مقام مسئولی پاسخ گوی شکایات آنان نیست؟

- چرا خانواده و فرزندان شان این چنین مورد ظلم و تعدی قرار می گیرند؟

- چرا اغلب کارفرمایان و دولت با قراردادهای موقت کار و نظام حق تدریسی، کارگران و معلمان را از داشتن امنیت شغلی محروم می کنند؟

- آیا اجرای عدالت یعنی قضاوت و مدیریت سعید مرتضوی ها و کشتن و حذف فرزاد کمانگرها؟

اینها و هزاران چرای دیگر سال هاست که در گوشه و کنار کشورمان به اشکال مختلف در فضای واقعی و زندگی روزمره کارگران و معلمان رو در رو با کارفرمایان و حکومتی ها و همچنین در فضای مجازی در سطحی گسترده در سراسر دنیا مطرح می شود، ولی هیچ مقام مسئول و عدالت خانه ای نیست که پاسخ گو باشد.

اینکه کارگران و معلمان اخراج می شوند یا به زندان می افتند یک بُعد مساله است، بُعد دیگر مشکلاتی است که آنها و خانواده و فرزندان شان را گرفتار می کند. از بیکاری، از نبود تأمین اجتماعی، از در به دری، از حراج خانه و کاشانه، از خودکشی و ...

ذکر چند نمونه کافی است که به عمق این فاجعه انسانی و بی عدالتی پی ببریم. متاسفانه اخبار خودکشی کارگران در اثر فقر و اخراج از کار هر لحظه بیشتر به گوش می رسد:

۱- "صبح روز یکشنبه ۲۴مهر محسن احمدیان کارگر تولید لبنیات شیران در شهر کرد دست به خودکشی زد. این کارگر به علت فقر شدید مالی و عدم دریافت حقوق، خود را از ساختمان اداری این کارخانه به پایین پرتاب کرد و در دم جان سپرد."

۲- "مصطفی علیزاده، کارگر قسمت رنگ گروه بهمن (مزدا)، بعد از ظهر ۱۲ بهمن ۹۰ در محوطه کارخانه دست به خودکشی زد و جان باخت. علت خودکشی مصطفی علیزاده قرار داشتن نام او به همراه تعداد دیگری از کارگران در لیست اخراج پایان سال بوده است."

۳- "منصور زارعی کارگر اخراجی کارخانه نساجی کردستان که حدود ۴۲ سال سن داشت و بیش از ۱۵ سال در شرایط سخت و زیان آور کارخانه نساجی در قسمت ریسندگی کار کرده بود. او به علت بیکاری و فقر ناشی از آن، در روز دوشنبه ۱۵/۱۲/۱۳۹۰ خودکشی کرد و به زندگی دشوار خود پایان داد."

۴- "حسن وکیلی کارگر سنگ بُر اهل شهر سنندج که حدود ۴۰ سال سن داشت و دارای زن و دو فرزند نیز می باشد، در اولین روز از سال ۹۱ به دلیل فشار زندگی در منزل خود واقع در محله عباس آباد این شهر خودکشی کرد و به زندگی دشوار خود پایان داد."

ما مادران پارک لاله، ضمن تاکید بر سه خواسته همیشگی خود، از حقوق و خواسته های انسانی کارگران و معلمان دفاع می کنیم و خواستار لغو فوری احکام اعدام و آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان کارگر و معلم هستیم.

ما هر گونه فشار بر کارگران، معلمان، دانشجویان، وکلا، فعالین حقوق بشر، اقلیت ها، زنان، کودکان و مادران پارک لاله و حامیان آنها را که برای اعتراض به ابتدایی ترین حقوق خود مورد تعرض قرار گرفته اند، به شدت محکوم می کنیم.

هم چنین بازداشت خودسرانه نرگس محمدی، نایب رئیس کانون مدافعان حقوق بشر که با داشتن دو فرزند کوچک و بیماری شدید، هیچ گاه دست از تلاش برای اعتلای حقوق انسانی بر نداشت را نیز محکوم می کنیم و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط او و تمامی زنان و مردان آزادی خواه کشورمان ایران هستیم.

مادران پارک لاله ایران

همبستگی جهانی حامیان مادران پارک لاله

اردیبهشت ماه ۱۳۹۱

ملاحظات درباره جایگاه حقوق مدنی زنان در تاریخ معاصر ایران

ویدا حاجبی تبریزی

نخستین تظاهرات زنان، علیه حجاب اجباری، مقارن با همین روز بزرگداشت مبارزات جهانی زنان، علیه تبعیض و سرکوب رو به گسترش، آغاز شد. با شعار و اندیشه پیشرو «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم»، «آزادی، نه شرقی نه غربی، جهانی است» یا «آزادی، نه شرعی، جهانی است». تداوم آرام و بطئی این روند باعث شده که امروز

بسیاری از زنان آستین همت بالا برند و در جهت بازنگری در مورد جایگاه و مبارزات زنان در روند تاریخ، به طور وسیع و بسیار خلاق، به چاپ کتاب و مقاله و آثار پژوهشی روی آورند. این فراشد، به طور غیرمستقیم، بسیاری از حوزه های فکری و فرهنگی ایران را تحت تأثیر قرار داده است

«...»: «...»
/ ()

از انقلاب مشروطیت تاکنون نزدیک به یک قرن است که جایگاه حقوق مدنی زنان و مسئله رهایی از قید و بندهای سنتی- مذهبی یکی از مسائل مورد مناقشه در فضای سیاسی جامعه ما بوده است. بی تردید، در روند تاریخ سیاسی معاصر، استبداد و خودکامگی رژیم های حاکم، نقش روحانیت، و ریشه دار بودن فرهنگ زن ستیز، سد بزرگی در برابر آزادی و حقوق مدنی جامعه، به ویژه حقوق مدنی زنان بوده است. با این حال اما روش های مبارزه سیاسی علیه این رژیم ها و نیز تلقی متفاوت جریان های سیاسی در مورد دموکراسی، حقوق بشر و جایگاه حقوق مدنی به طور عام و حقوق مدنی زنان به طور خاص، در سمت و سوی این روند تاریخی، بی تأثیر نبوده است. این جستار تلاشی است در جهت بازاندیشی این روند تاریخی. در واقع نگاه دوباره ای است به تجربه های شخصی خودم و به محتوا و روش های مبارز[جریان های سیاسی] اپوزیسیون و پیامدهای ناشی از آن. اینکه کاربرد این روش ها چه دستاوردها و چه از دست دادن هایی داشته است؟ و نیز مقوله آزادی و حقوق مدنی (به ویژه حقوق مدنی زنان) در میان جریان های سیاسی در دوره های متفاوت چه جایگاهی داشته است؟ و اینکه در گیرودار صفت بندی های سیاسی- ایدئولوژیک، شناخت ما از رخداد های تاریخی تا چه حد لطمه خورده است؟

گذار به مشروطیت:

قانون اساسی مشروطیت، در ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶، نه تنها پاسخگوی عرفی سازی قوانین و «حکومت مبتنی بر اراده مردم» نبود، زنان را هم در ردیف دیوانگان و ابلهان و کودکان و... قرار داده و از حق رأی محروم کرده بود، بلکه به قدرت سیاسی روحانیت نیز مشروعیت بخشیده بود. با این حال، فضای انقلابی و گسترش تجد خواهی در گذار به مشروطیت، به تضعیف سلطه مطلق دستگاه روحانیت بر جامعه انجامید و سرآغازی شد

برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی، البته این بدان مفهوم نیست که پیش از مشروطه هیچ زنی به مقابله با قوانین شرعی و قید و بندهای سنتی برخاسته بود. حتی در قرن چهارم هجری زنانی همچون مهستی گنجوی در اعتراض به این قید و بندها می‌سروده‌اند: ما را به دم تیغ نگه نتوان داشت/ درخانه دلگیر نگه نتوان داشت... طاهرة قره‌العین را نیز می‌توان سرآمد زنانی دانست که در دوران سلطه فساد، جهل و تاریک اندیشی حکومت قاجار، علیه ستم‌های سنتی و تعدد زوجات بپا خاست، ندای برابرخواهی و اصلاحات دینی سر داد، حجاب از سر بر گرفت و سرانجام نیز به جرم این خواست‌ها، به قتل رسید.

لیکن تفاوتِ گذار به مشروطیت در این است که از یک سو آشنایی با ایده‌های سوسیالیستی- در رفت و آمدهای مستمر به باکو- و از سوی دیگر ارتباط با تمدن غرب، به رایج شدن خواست تحولی بنیادین و تجددخواهی در جامعه انجامید. اگر چه تحولی بنیادین در جامعه تحقق نیافت، لیکن زمینه حضور زنان در عرصه اجتماعی فراهم آمد. به طوری که هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی با گذشته تفاوت پیدا کرد. همین قدر به مقاله ای در روزنامه زاینده رود، در ۱۲۸۸، در مورد وضعیت زنان در آن دوران اشاره کوتاهی می‌کنم: «رسم بر این بوده که در خیابان‌های تهران زنان از یک طرف و مردان از طرف دیگر می‌رفتند و فریاد آمرانه مأموران نظمیه به گوش می‌رسید که می‌گفتند: باجی روتو بگیر، ضعیفه تند راه برو. {...} زنان مجاز نبودند بعد از غروب آفتاب بیرون از خانه باشند. در مجامع عمومی حق صحبت با مردان {حتی با همسر و پسرشان} را نداشتند و گرنه از سوی نظمیه بازداشت می‌شدند...» [۱] و بسیاری دیگر از ممنوعیت‌ها و تبعیض‌های دیگر..

در پی انقلاب مشروطیت، بیشتر زنان آزادیخواهی که به مبارزه علیه «قوانین شرعی» و فرهنگ زن ستیز برخاستند، از شرایط زندگی مرفه‌تری برای آموزش و تحصیل برخوردار بودند و از خانواده‌های اشرافیت، مالکان بزرگ، صاحب منصبان نظامی و علمای روحانی برآمده بودند. شیوه و محتوای مبارزه آنان به طور عمده به ۵ حوزه اصلی مربوط می‌شد: ۱- سوادآموزی مدرن (از طریق ایجاد مدارس دخترانه) ۲- مقابله با فرهنگ زن ستیز ۳- دستیابی به هویت نوین در نظام خانواده (از طریق تأسیس نشریات ویژه زنان و نوشتن مقاله در روزنامه‌های معتبر) ۴- تشکیل کمیته‌ها و انجمن‌های زنان ۵- ارتباط با انجمن‌های بین‌المللی زنان.

تأسیس مدارس دخترانه در آن دوران اقدامی مخاطره انگیز و نیازمند

جانشانی بود. بی‌بی خانم وزیراف (استرآبادی) که بی‌پروایی و جسارتش زبان زد بود، نخستین دبستان دخترانه را، در ۱۲۸۳/۱۹۰۴، یعنی ۳ سال پیش از تصویب قانون اساسی، به نام دبستان دوشیزگان بنیان گذاشت. اما دیری نپایید که به علت تکفیر نامه روحانیون و تهدید به ویرانی مدرسه، کار آن به تعطیلی کشید. یک سال بعد، وزارت معارف اجازه بازگشایی مدرسه را مشروط کرد به حذف واژه «شهوت آور» دوشیزه و فقط پذیرش دختران ۴ تا ۶ ساله. در همان سال (۱۲۸۳)، دبستان مخدرات نیز، توسط درةالمعالی در تهران گشوده شد که در مدت کوتاهی تعداد شاگردان آن به ۲۰۰ نفر رسید. ۳ سال پس از آن، (در ۱۲۸۶) مدرسه دخترانه ناموس توسط طوبی آزموده تأسیس شد. نخستین دبیرستان دختران را نیز طوبی آزموده، در ۱۳۰۲، بنیان گذاشت. بدین ترتیب رفته رفته بسیاری مدارس در شهرهای مختلف یکی در پی دیگری توسط زنان تأسیس شدند. تا بدانجا که در عرض ۷ سال (در ۱۲۹۰/۱۹۱۱) در تهران ۵۷ دبستان دخترانه با ۲۱۷۲ دانش‌آموز و ۲ سال بعد از آن (۱۳۰۴/۱۹۲۵ در آستانه سلطنت رضا شاه) ۱۷۶۲۴ دانش‌آموز دبستانی و ۴۲۶ دانش‌آموز دبیرستانی دختر وجود داشت. با ۹۴۹ آموزگار زن که ۲۹۱ نفر از آنها آموزگار مدارس ابتدایی بودند، ۵۲۲ نفر آموزگار دبیرستانی و ۱۳۶ نفر آموزگار مدارس خارجی چون ژاندارک و مدرسه آمریکایی. [۲]

یکی دیگر از فعالیت‌های زنان، تشکیل انجمن‌ها و جلسات زنان بود که در آغاز بیشترشان سرّی بودند و در خفا فعالیت می‌کردند (انجمن حریت زنان در ۱۲۸۶، انجمن مخدرات وطن در ۱۲۸۹، نسوان وطن خواه ایران ۱۳۰۱ و جز این‌ها)

از دیگر فعالیت‌ها، انتشار روزنامه و مجله و نوشتن مقاله و مطالب ترویجی و تبلیغی در مورد مشکلات و خواست‌های ویژه زنان بود. بی‌بی خانم در کتاب معروفی به نام معایب الرجال- که در پاسخ به تادیب النسوان نوشته بود- به بسیاری از زورگویی‌های مردان به طنز اشاره دارد. تا به گفته خودش: «معایب رجال عیان شود، شاید دست از تادیب کردن نسوان بردارند».

نخستین نشریه اختصاصی زنان مجله هفتگی دانش بود که از ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۰ توسط دکتر کحال انتشار یافت، با نوشته‌هایی درباره مسائل اخلاقی، اهمیت سوادآموزی، علم خانه داری و غیره. روزنامه شکوفه نیز، که به صاحب امتیازی و سر دبیری مریم عمید سمنانی از ۱۲۹۰ تا ۹۴ انتشار یافت، مطالبش در مورد مسائل اخلاقی، بهداشتی، سوادآموزی و مقابله با ازدواج زود رس دختران بود. اما از زمانی که در ۱۲۹۳

تبدیل شد به ارگان انجمن همت خواتین^[۱] به مسائل دیگری چون مسئله استقلال ملی و ترویج اجناس وطنی هم می‌پرداخت^[۲]. روزنامه زبان زنان نیز در ۱۲۹۸ به مدیریت صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان به چاپ رسید که مختص زنان و صرفاً از زبان زنان بود. در شماره ۲۳ دوره اول آن، در مقاله «انتخابات»، به نمایندگان مجلس اعتراض و « نصیحت» شده بود که : « اگر چه ما زنان در آن سه دوره پیشین چیزی از نتایج عقاید انتخاب کنندگان و خدمات انتخاب شوندگان ندیدیم، ولی اگر برادران ما میل داشته باشند از ما بشنوند جسارتاً از اظهار نصیحت زیرین خودداری نمی‌کنیم» و این که « اگر ما زنان حق شرکت انتخاب می‌داشتیم یقین بدانید هرگز یک نفر مستبده، یک نفر متنفذ، یک نفر مالک و {...} این جور آدمها انتخاب نمی‌کردیم. چه که برحسب قاعده آنها {...} ناچار هستند قوانینی وضع کنند که اعتبار و اقتدار آنها زیادتر باشد و {...} در ضرر ملت باشد و به عقیده ما به همین جهت است که در مدت ۱۴ سال لذت مشروطه را ملت ندیده است».[۳] اما هما خانلر محمودی، در مقاله «چرا ما ترقی نکرده ایم»، در روزنامه عالم نسوان، نظرش بر این بود که : « زنانی که با آنهمه خفت و خواری نشو و نما کرده اند {...} و از همه چیز محرومند، حق عبور و مرور در روز روشن در معابر عمومی ندارند، زنانی که تمام اوقات در زوایای خانه ها، بلکه محبس های محقر محبوسند، زنانی که روح و جسمشان گرفتار غم و اندوه است، افکار و قلمشان در بند هزاران بند زنجیر است چگونه می توانند ترقی کنند؟»[۴]

با این حال، در آن سال ها، با استقرار نظام سوسیالیستی در کشور همسایه ما شوروی، ایده های سوسیالیستی هم در میان روشنفکران رایج شده بود. به میزانی که در ۱۲۹۹ (۱۹۲۰)، نشریه زبان زنان، شماره ۳۴، در مقاله ای به نام سوسیالیزم، شرحی مفصل در باره آن و نظرات مارکس نوشته : « معنی لغت سوسیالیزم « اجتماعی» است. مقصود از مفاد اجتماعی این است که در جامعه امور به طور اجتماع بسر بردن و در خوشبختی و بدبختی به تساوی قسمت گرفتن و[...]

یک قسمت مهم از اجتماع یون سوسیالیست دموکرات نامیده می شوند. معنی لغت دموکرات : عام یا عامه و یا عموم می باشد.» و... « سوسیالیست دموکرات یعنی : اجتماع یون عامیون» و غیره. در پایان توضیح می دهد که « اگر ما از جزئیات آن اطلاع کامل نداریم به واسطه آزاد نبودن راهها و نرسیدن همه گونه جراید سوسیالیستی و تفتیش سانسورها است و به امید خدا در آتیه هر آنچه توانستیم از کیفیت اینان به طور تازه به دست بیاوریم، برای مزید آگاهی هموطنان، به خصوص خواهران ما درج خواهیم کرد»[۵]

علاوه بر نشریات خاص زنان، در روزنامه‌هایی چون تمدن، حبل‌المتین، صوراسرافیل- که در آگاه کردن مردم به حقوق مدنی نقش مهمی داشتند- مقالات و مطالبی به قلم زنان نیز به چاپ می‌رسید. از جمله در روزنامه تمدن، بی‌بی خانم در مقاله‌ای به نام «مکتوب یکی از نساوان» می‌پرسید: «چرا مدرسه، دوشیزه، چرخ خیاطی از گناهان کفر است؟»

فزون بر این، گردانندگان این روزنامه‌های معتبر و محبوب مردم نیز علیه قوانین شرعی و ضرورت رهایی از فرهنگ سنتی- مذهبی مطالبی می‌نوشتند. به عنوان نمونه در روزنامه صور اسرافیل، علی اکبر دهخدا در ستون چرند و پرند به طنز می‌نوشت: «وکلا و وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانم‌های ایرانی دور هم جمع شوند، مدرسه بازکنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند خواهند فهمید که دیزی‌های پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد...» (۱۱ جمادی الثانی ۱۳۲۶ ق/ ۱۲۸۵ ش).

بحث حول مقوله فمینیسم نیز برای نخستین بار در فروردین ۱۲۹۹، در روزنامه تجدد مطرح شد که «تقی رفعت» چند مقاله در توضیح پدیده فمینیسم (با اسامی مستعار فمینا و فمینیست)، منتشر کرد: «فمینیست در اصطلاح امروزی شخصی را گویند که طرفدار نساوان بوده از حقوق حقه آنان مدافعه می‌کند. برای تأمین احتیاجات و اصلاح وضعیات انفرادی و اجتماعی آنان مجاهدت می‌ورزد. به عبارت آخری پیرو و سالک مسلک فمینیسم می‌باشد» [۶] و غیره.

مجموعه این تلاش‌ها و مبارزات، سرانجام سبب شد که در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۲۹۰)، هنگام اصلاح نظام نامه انتخابات، نماینده همدان (حاج محمد تقی)، در اعتراض به قرار دادن زنان در ردیف دیوانگان و ابلهان و سلب حق رأی از آنان، خواهان تجدید نظر در ماده ۴ قانون اساسی بشود. در مخالفت با این فکر، سید حسن مدرس استدلال می‌کند که: «خداوند به زنان قابلیت نداده که لیاقت انتخاب را داشته باشند. در دین اسلام زن‌ها تحت قیمومیت رجال هستند. دیگران باید حفظ حقوق زن‌ها را بکنند.» [۷] قابل تأمل این است که نه تنها با همین استدلال مذاکرات مجلس مسکوت ماند، بلکه هیچ یک از جریان‌های سیاسی آن دوران نیز از حق رأی برای زنان دفاع نمی‌کردند. حتی ایران نو، ارگان فرقه دموکرات عامیون، در گزارش از مذاکرات مجلس نوشت: «در شرط اول از ماده ۴، آقای مدرس توضیح مفیدی دادند.» [۸] همین درک از حقوق مدنی و خواست‌های زنان، در ۱۳۰۴، در شماره ۳ نشریه شرق قادینی (زنان شرق- تنها نشریه

زنان کارگر) از زبان جعفر پیشه‌وری (م ج جواد زاده)، از نخستین مدافعان سرشناس سوسیالیسم، با صراحت بیشتری بیان شده. نظرش در مورد فعالیت زنان این است که: جنبش کنونی زنان ایران تماماً ماهیتی بورژوازی دارد. اگر هم در این جنبش سویه‌ای انقلابی مشاهده می‌شود چیزی به غیر از حذف حجاب، از خانه بیرون رفتن و رفت و آمد به مراکز تئاتر و دستیابی به حقوق سیاسی نیست. [...] با توجه به همین نظرات است که نمی‌توان به جنبش کنونی زنان ایرانی گرایش پیدا کرد. برای ما جنبش واقعی زنان روزی آغاز می‌شود که زنان کارگر در فعالیت‌های اجتماعی و چپ وارد شوند.» سپس فعالیت زنان فرقه را در میان طبقه کارگر (یا قالیباف) به تفصیل شرح می‌دهد و سر آخر در مورد «جمعیت اقدام» هم نظرش این است که «برای عوام فریبی و اغفال مردم، به عنوان تأمین برخی حقوق زنان، تکالیفی را به دولت ارائه داده است.» [۹]

این طرز فکر درست مقابل طرز فکری است که غلام حسین فروهر، از شخصیت‌های سیاسی، در نامه فرنگستان (مه ۱۳۰۴/۱۹۲۴)، در همان سال، در مقاله‌ای به نام «کاپیتولاسیون» می‌نویسد: «مملکتی که هنوز، یعنی در قرن بیستم در پایتخت آن در شارع عام، زن را در جوال کرده بدون هیچ مجوز قانونی چوب می‌زنند، مملکتی که هنوز محاکم عدلیه آن تابع هیچ قانون مدونی نیست، مملکتی که... [از] خرافات، اوهام و کهنه پرستی [رها نشده] گرفتار کاپیتولاسیون می‌شود.» [۱۰]

کوتاه سخن این که، در مملکتی که هنوز از سلطه فساد تجار و مالکان زمین و تاریک اندیشی بدر نیامده بود، جریان سیاسی شکل گرفته بود که «ایده‌های سوسیالیستی» دوران استالین در شوروی برایش الگو و محک بود. طبقه کارگر را قالی‌بافان می‌دانست و بر این اساس، هر نوع مبارزه و تلاش مغایر با هدف‌های سیاسی خود را «بورژوازی» تلقی می‌کرد. با چنین تلقی و درکی بود که در مبارزه سیاسی خود به ناگزیر با روحانیون- که تغییر و تحولات مدرن منافعشان را به خطر می‌انداخت- هم صدا می‌شد. بدتر این که، چنین برداشت و تلقی از مسائل سیاسی و اجتماعی باعث می‌شد مرز میان خشک اندیشی مذهبی با فرهنگ پیشرو و مدرن به کلی مخدوش شود.

لیکن اگر به روزنامه‌ها، نوشته‌ها و شعرهای آزادیخواهان آن دوران (چون دهخدا، عارف، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، ملا نصرالدین (جلیل محمد قلی زاده و دیگران) رجوع کنیم، می‌بینیم تا چه حد به اهمیت حقوق مدنی و رهایی جامعه، به ویژه زنان از قوانین شرعی و فقه اسلامی آگاه بودند و به چه میزان تغییر و تحول بنیادین جامعه را

در گرو رهایی از سلطه دستگاه روحانیت می‌دانستند.

سلطنت رضاشاه:

با این که روحانیون نماینده مجلس- به رغم تلاش برخی از نمایندگان و از جمله مصدق- توانستند از استقرار جمهوری پیشگیری کنند، لیکن بیش از ۲۰ سال مبارزه و تلاش آزادیخواهان و ملی گرایان زمینه پاره‌ای اصلاحات را در دوران سلطنت رضا شاه فراهم آورد. اگر چه رضا شاه حکومتی استبدادی و سرکوبگر برپا داشت و زنان را نیز، همچنان، از حق رای محروم نگهداشت. با این احوال، تبدیل شدن قوانین اسلامی جزا به قوانین عرفی و ثبت ازدواج در محضرهای رسمی، در دوران او، به کاسته شدن پاره‌ای از ممنوعه های فرهنگی- اجتماعی انجامید. اجباری شدن تحصیلات ابتدایی، به رسمیت شناخته شدن مدارس خصوصی دختران، در عین ایجاد دبستان و دبیرستان‌های دولتی دختران، ایجاد دانشگاه و دانشسرای تربیت معلم راه ورود بسیاری از زنان را به فعالیت در عرصه‌های اجتماعی هموار کرد. در این دوران، نخستین دبستان و دبیرستان زردشتی دختران نیز بنیان گذاشته شد. نخستین کودکان مختلط هم، در همین دوران به مدیریت خانم برسابه گشایش یافت.

در سال های نخستین سلطنت رضاشاه، ترویج فرهنگ و اندیشه مدرن از فعالیت های بارز روشنفکران بود. فعالیت عمده مجله دنیا، به مدیریت ارانی نیز پرداختن به مقوله های علمی و برخی ایده های سوسیالیستی بود. سازمان ها و نشریات زنان، در این دوره، بیش از هر چیز دستیابی به حقوق مدنی و رهایی از حجاب را ترویج و تبلیغ می کردند. همچنین زنان به شکل نسبتاً گسترده ای به آموزش و تحصیلات مدرن روی آوردند.

لیکن این شکوفایی اجتماعی دیری نپایید. در ۱۳۱۰ با تصویب ماده متممی در قانون اساسی، هر گونه فعالیت سیاسی و حزبی مخالف سلطنت غیر قانونی اعلام شد. از آن پس، انجمن ها، گردهمایی ها و تشکل ها منحل و بسیاری از روزنامه ها و نشریات توقیف شدند یا، زیر سانسور و فشار، کارشان به تعطیلی کشید. عالم نسوان آخرین نشریه زنان نیز در ۱۳۱۰ توقیف و جمعیت نسوان وطن خواه در ۱۳۱۱ منحل شد. بدین ترتیب دوران نشریات و انجمن های مستقل زنان به پایان رسید. در عوض کانون بانوان زیر نظارت دولت و به کمک تعدادی از زنان تحصیل کرده و بی حجاب همچون صدیقه دولت آبادی به وجود آمد. این کانون بیش از هر چیز به کارهای خیریه می پرداخت، در عین حال از کشف

حجاب نیز حمایت می کرد.

در واقع مسئله حجاب، وسیله ای بود در خدمت سلطه روحانیون بر جامعه، همچنان که سد محکمی بود در راه رشد و ترقی زنان. هم از این رو آزادیخواهانی چون عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک الشعرا و دهخدا در نکوهیدن حجاب می نوشتند و می سرودند. شاید همین آگاهی به پیامدهای سلطه روحانیت بود که روشنفکران و آزادیخواهان آن دوران، به رغم مخالفت‌های پنهان و آشکار با استبداد رضاشاه، لیکن با اجرای قانون کشف حجاب، در ۱۷ دی ۱۳۱۴، ابراز مخالفتی نکردند.

سال های دهه ۲۰ و ۳۰:

با تجاوز و اشغال ایران از سوی متفقین و تبعید شدن رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، زمینه فعالیت های سیاسی و تحزب در ایران فراهم آمد. برای آشنا شدن با فضای سیاسی در آن سال ها، دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی نمونه بارزی است از اندیشه مدرن در پاسداری از حقوق مدنی. او در مقابل قاضی، دادستان، جریان های سیاسی و افکار عمومی یک تنه از این نظریه دفاع می کرد که: «با گناهکار هم باید داورانه رفتار شود.» [۱۱] و این در حالی است که نیم قرن پس از آن شعار واپسگرایی اعدام باید گردد، آن هم بدون محاکمه، بر فضای سیاسی جامعه ما سایه انداخته بود.

به هر رو، یک ماه پس از اشغال نواحی شمالی و مرکزی توسط شوروی، حزب توده ایران، در ۷ مهرماه، به سردبیری سلیمان میرزا، از شاهزادگان قاجار، پایه گذاری شد. این حزب توانست، طی چند سال، بسیاری از روشنفکران و آزادیخواهان را به عضویت یا حمایت از خود جذب کند، در میان کارگران پایگاه محکمی به دست آورد و به بزرگترین و مهم ترین حزب سیاسی ایران تبدیل شود. در برخورداری از چنین جایگاهی بود که حزب توده توانست نه تنها بر مسیر رخدادها، بلکه بر الگوهای ذهنی و مقوله های سیاسی جامعه ایران تأثیری ویژه بگذارد.

حزب توده از همان ابتدای شکل گیری، وظیفه سیاسی خود را ترویج و تبلیغ سیاست ها و تئوری های ضد امپریالیستی دوران استالین قرار داد. تئوری هایی که ضدیت با اندیشه مدرن در جوامع سرمایه داری را با مخالفت علیه امپریالیسم یکسان می شمرد. هم از این رو، حزب توده، در طول حیات سیاسی خود، نه تنها مبارزه حق طلبانه زنان و فمینیسم را امری انحرافی، بلکه به طور کلی مبارزه برای دستیابی

به حقوق مدنی و آزادی را نیز پدیده ای بورژوازی و لیبرالی می دانست. با این طرز فکر، در سال ۱۳۲۲، «تشکیلات زنان ایران» را - به همان شکل و الگوی احزاب کمونیست پیرو شوروی - ایجاد کرد. یعنی به صورت دنباله ای از حزب مادر، با وظیفه تبلیغ و ترویج برنامه های سیاسی حزب در میان زنان، به ویژه زنان کارگر. با عقب نشینی شوروی از ایران و شکست فرقه دموکرات آذربایجان (شاخه ای از حزب توده) در ۱۳۲۵ و گریختن رهبران آن به شوروی، فعالیت های حزب توده رو به افول گذاشت. (اسناد آرشیوهای شوروی در مورد فرقه دموکرات که در سال های اخیر به فارسی ترجمه شده، می تواند به شناخت ما از واقعیت رخدادهای آن دوره یاری رساند.) [۱۲] دو سال پس از آن، در سال ۱۳۲۷، در پی سوء قصد به شاه و غیر قانونی اعلام شدن، حزب توده به فعالیت مخفی روی آورد. با این همه، از سال ۱۳۳۰ که مسئله ملی شدن نفت، به رهبری مصدق و جبهه ملی، برفضای سیاسی جامعه چیره شده بود، توانست با سازماندهی دوباره خود، در میدان سیاسی ایران حضوری قدرتمند پیدا کند. در این سال ها با پدید آمدن فضای نسبتاً باز سیاسی، برای نخستین بار زنان و دختران دانشجو در صحنه اجتماعی و فرهنگی به شکل گسترده ای حضور پیدا کردند. تعداد زنان تحصیل کرده در رشته های مختلف دانشگاهی و در اشغال حرفه های تخصصی چشم گیر بود. چنان که وضعیت و جایگاه اجتماعی زنان در دوران ملی شدن صنعت نفت، به سطحی رسیده بود که اتکا به حضور آنان در عرصه صف بندی های سیاسی به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده بود. بی گمان، سازماندهی مجدد تشکیلات زنان ایران با نام «سازمان دموکراتیک زنان» و ایجاد «سازمان جوانان ایران» در حزب توده، برخاسته از همین ضرورت بود.

این دوران، برخلاف گذشته، سر آغاز حضور گسترده و فعال زنان، به ویژه دختران دانشجو در صحنه سیاسی بشمار می آید. رایج شدن سازمان های وابسته زنان، با الگوی حزب توده، در میان جریان های سیاسی نیز برخاسته از همین وضعیت بود. از این رو، جامعه سوسیالیست های ایران یا نیروی سوم، «نهضت زنان پیشرو» را، به همان الگوی حزب توده، به وجود آورد و حزب ملت ایران - یکی از گروه های جبهه ملی - نیز «کمیتة زنان» را با پیروی از همین مدل، بنا نهاد. بدین قرار، نه تنها مبارزات حق طلبانه و برابری خواهانه زنان، در صحنه سیاسی، به حاشیه رانده شد، بلکه تعداد جمعیت ها و تشکل های مستقل زنان رو به کاهش گذاشت و عملاً نقش فعال خود را از دست دادند.

با این همه، صدیقه دولت آبادی به گفته خودش همچنان «یک موسسه پر

زحمت را حفظ» کرده بود و «خدمات اجتماعی و نوعپروری را هرسال متزاید بر سال پیش انجام» می داد. و همچنان در تلاش برای دستیابی زنان به حق رأی در نامه ای به مصدق از او می پرسد: «آیا عقیده شخص حضرت عالی اینست که زنان امروز در مقابل قانون دوره اول مشروطیت پست تر و محروم تر در انظار بیگانگان معرفی شوند؟» با این که، در ۱۳۲۸، «مجلس مؤسسان، زنان را از میان دیوانگان و کودکان بیرون آورده و در ظاهر صورت بهتر به آن داده بود.» قانون کنونی: «باز زنان را بدون هیچ دلیلی نه تنها از انتخاب کردن محروم داشته، بلکه زیر موضوع محرومین در سرلوحه جانی، فاسد العقیده، محکومین به جنحه و جنایت، ورشکستگان و غیره قرار داده است.» [۱۳]

آیا مصدق نیز زیر فشار روحانیت به چنین ماده ای در قانون تن داده بود؟ در این مورد به سند دقیقی دست نیافتم. با این حال، به رغم وابسته شدن تشکل های زنان به گروه های سیاسی- هویتی، و از دست دادن استقلال عمل و کاهش جمعیت ها و انجمن های مستقل زنانه، لیکن در این دوره زنان توانستند با حضور سازمانیافته خود در عرصه سیاسی و اجتماعی در شکستن پاره ای تابوها و ممنوعه ها در فرهنگ زن ستیز نقش مؤثری داشته باشند. در آن سال ها شرکت در مسابقات ورزشی، رفتن به تئاتر و کنسرت خوانندگان مردمی، کتاب خوانی، شرکت در بحث های سیاسی و تظاهرات خیابانی، رفتن به کانون های فرهنگی شوروی، فرانسه و آلمان، در میان دانشجویان و زنان به گونه ای گسترده رواج یافت. اگر چه زنان همچنان از حق رأی محروم ماندند، لیکن آن سال ها را می توان نقطه عطفی در جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان در تاریخ معاصر به شمار آورد.

از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب:

حزب توده ایران بار دیگر در پیروی از سیاست برون مرزی اتحاد شوروی، در آغاز به مقابله با دکتر مصدق برآمد؛ با این اتهام که مصدق طرفدار امپریالیسم آمریکاست. اما زمانی که به فکر حمایت از او افتاد، دیگر پاسداری از آن فرصت بزرگ تاریخی، دشوار بود. این بار نیز، خواه نا خواه، روحانیون بودند که از این فرصت بهره بردند. باز هم در هراس از رشد و ترقی جامعه، به رهبری آیت الله کاشانی و حجت الاسلام فلسفی به حمایت از کودتای شاه و ناکامی مصدق، برخاستند. از دیدگاه آیت الله خمینی هم ناکامی مصدق، «سیلی اسلام به او» بود. با کودتای ۲۸ مرداد، مسئله ملی شدن نفت به کلی مسکوت ماند، حزب توده غیر قانونی اعلام شد و تا انقلاب از صحنه

سیاسی ایران حذف شد. برخی از رهبران و بسیاری از کادرهایش به زندان افتادند، برخی اعدام شدند، تعدادی به شوروی و اردوگاه سوسیالیستی گریختند.

سرانجام پس از چهار نسل سکوت، برای نخستین بار با انتشار خانه دایی یوسف، از زبان یکی از مهاجران به شوروی، از سرنوشت غم انگیز و فاجعه بار بسیاری از هم وطنان یا به گفته نویسنده «هزاران ایرانی بی نام و نشان که در زندان های استالینی و اردوگاه های سیبری جان باختند» با خبر شدیم. جوانان و آزادیخواهانی که، از سر باور به سوسیالیسم واقعا موجود، به شوروی گریختند و در دام نظام سرکوبگر آن گرفتار آمدند. [۱۴]

با تأسیس پلیس مخفی ساواک در ۱۳۳۶، سرکوب و خفقان شکل گسترده و سازمان یافته ای به خود گرفت و وارد مرحله جدیدی شد بار دیگر ایده های پیشرو و آزادیخواه از ریشه دواندن باز ماندند. سایر احزاب سیاسی، نظیر «حزب ایران»، و جبهه ملی، نیز «فداییان اسلام» به رهبری مجتبی نواب صفوی به تدریج یکی در پی دیگری غیر قانونی اعلام شدند. از آن پس، همان تعداد کم باقی مانده جمعیت ها و تشکلهای فرهنگی مستقل زنان نیز برچیده شدند. حتی انجمن های نیکوکاری زنان نیز استقلال خود را از دست دادند. در دهه ۴۰، شاه به یاری وام های خارجی، بهای رو به افزایش نفت و اتکا به حمایت و برنامه آمریکا در دوران معروف به جنگ سرد، پاره ای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را، به عنوان انقلاب سفید، به اجرا گذاشت. در این دوران با چیره شدن مناسبات سرمایه داری در جامعه، افزایش دبستان ها، دبیرستان های دخترانه و افزایش تعداد دانشجویان دختر در دانشگاه های داخل و خارج از کشور، ایجاد سپاه بهداشت و سپاه دانش در روستا ها، زنان توانستند به جایگاه اجتماعی مناسب تری از گذشته دست یابند. با قانونی شدن حق رأی و حق قضاوت برای زنان و به اجرا در آمدن «قانون حمایت خانواده» چرخش مهمی در حقوق مدنی و جایگاه اجتماعی زنان پدید آمد. بی تردید رشد و ترقی اجتماعی زنان همراه با تلاش های قانونی زنانی همچون مهرانگیز دولت شاهی، مهر انگیز منوچهریان، و بسیاری دیگر از زنان گمنام در جمعیت ها و انجمن های زنان، در تحقق یافتن این قوانین تأثیری به سزا داشته است.

جمع بندی از این ۴ دوره تاریخی:

با نگاهی گذرا به دوره های تاریخی ذکر شده، می بینیم جایگاه زنان

از نظر میزان حضور کمی و کیفی در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، و نیز از نظر خواسته‌ها، متفاوت بوده‌اند. در عین آن که اشکال و روش‌های مبارزه جریان‌های سیاسی در مورد جایگاه و حقوق مدنی زنان و پیامدهای ناشی از آن نیز تفاوت داشته‌اند، لیکن نقاط اشتراک هم کم نبوده‌اند. حتی میان برخی از این دوره‌ها، به رغم فاصله زیاد تاریخی، نقاط اشتراک فراوانند. نقطه اشتراک میان تمامی این دوره‌ها در این است که مبارزه علیه سرکوب و استبداد حاکم- اگرچه به نسبت‌های متفاوت- همواره بر فضای سیاسی جامعه چیره بوده، به جز فرصت‌های کوتاهی که به دوره‌های «بهار آزادی» معروف شده‌اند. از سوی دیگر این مبارزه سیاسی علیه رژیم‌های حاکم، همواره نیز تحت تأثیر آرمان‌های سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم به الگوی «شوروی»- همسایه بزرگ شمالی یا انواع مشابه آن در اردوگاه سوسیالیستی- بوده است. اگر چه شدت و ضعف این تأثیر پذیری- مثبت یا منفی، جانبدارانه یا مقابله جویانه- در همه این دوره‌ها یکسان نبوده است.

به گمان من، این دو عامل بدان جهت از اهمیتی ویژه برخوردارند که نه تنها به صفبندی‌های فرقه‌گرایانه در جامعه دامن زده‌اند بلکه در دامن زدن به تفسیرهای فرقه‌گرایانه (سکتاریستی) از رخدادهای اجتماعی نیز نقش داشته‌اند. به طوری که در شناخت و آگاهی ما از روند تاریخ معاصر ایران تأثیری ویژه گذاشته‌اند.

حال اگر جبهه پُر نفوذ و قدرتمند روحانیت شیعه را- گاه در همدستی و گاه در مقابله با رژیم‌های حاکم- در نظر بگیریم، ریشه‌دار بودن فرهنگ سنتی- مذهبی و مرجعی اندیشیدن را هم به آن بی‌افزاییم، می‌بینیم در گیرودار این صفبندی‌ها چه بلایی بر سر شناخت ما از رخدادهای تاریخی آمده است. چندان که این مجموعه عوامل پیچیده، باعث شده که روی آوری به «تقیه» و پرهیز از نقد، از افراط به تفریط دچار شدن در داوریه‌ها، مسئولیت‌ها را به گردن «شرایط» یا عوامل خارجی انداختن، و سر آخر پرهیز از ثبت کتبی تجربه‌ها و توسل به نقل شفاهی و شایعه پراکنی، بر فرهنگ سیاسی جامعه ما چیره شود. به گونه‌ای که در این میان بسیاری از رخدادهای ناشناخته و مسکوت مانده‌اند، بسیاری دیگر مبهم و مخدوش یا تحریف شده‌اند، چه از جانب صاحبان قدرت و چه از جانب مخالفان آن. امری که موجب بی‌خبر ماندن نسل اندر نسل از واقعیت رخدادهای محروم ماندن از تجربه‌های گذشته شده است.

و اما ویژگی آنچه مربوط به جایگاه و وضعیت زنان می‌شود در این است

که در سازش‌ها یا مقابله‌جویی‌های فرقه‌گرایانه بر بستر این مجموعه پیچیده، حقوق مدنی آنان پیوسته براهمیت تلقی، به حاشیه رانده شده، و گاه حتی انکار یا ناپسند جلوه داده شده است. و این امر، البته، نه فقط از جانب حکومت‌ها، بلکه از جانب گروه‌های سیاسی مدعی سوسیالیسم و حتی زنان پیرو آنان نیز صورت گرفته است.

علاوه بر این دو عامل اصلی، فضای سیاسی در جامعه ما همواره تحت تأثیر الگوی ذهنی و سیاسی سوسیالیسم به شیوه و سبک «شوروی»-همسایه بزرگ شمالی یا انواع مشابه آن در اردوگاه سوسیالیستی- بوده. اگر چه میزان این تأثیر پذیری در همه این دوره‌ها یکسان نبوده، لیکن پیوسته مبتنی بر طرز فکری دگماتیک و سیاسی- هویتی بوده است. سیاسی- هویتی به معنای طرز فکر یا فرهنگی سیاسی است که مشخصه اصلی و بارز آن مقابله جویی با اندیشه مستقل سیاسی و تشکل‌های مدنی خارج از حیطه اهداف و برنامه سیاسی خود است. این طرز فکر به مستحیل شدن فرد در جمع، گروه، فرقه یا در خانواده‌ای سیاسی می انجامد. تشکل‌های مدنی نیز ناگزیر به زائده‌ای از حزب مادر تبدیل می شوند. به طوری که هویت مستقل فرد جایگزین هویتی سازمانی با شجره نامه‌ای سیاسی می شود. بدین معنا که نظرات و تحلیل‌های حزب یا فرقه خود را حقیقت مطلق می پندارد حتی اگر، به دلایل مختلف، این نظرات و تحلیل‌ها از اساس تغییر کنند.

مشخصه دیگر این فرهنگ سیاسی- هویتی، آرمان گرایی سیاسی است که خود ناشی از استمرار سرکوبِ خشونت بار در طول تاریخ است. به طوری که مبارزه و مقابله با رژیم‌های سرکوبگر، نیازمند جانفشانی، بی پروایی و شجاعتی قهرمان گونه بوده است. شجاعتی که در روند تاریخ به ارزشی سیاسی- اجتماعی تبدیل شده است. در عین آن که به رواج آرمان گرایی در مبارزه سیاسی نیز انجامیده است.

تفاوت بین آرمان داشتن که جزیی از صفات بارز انسانی است، با آرمان گرایی در سیاست این است که به نیازهای سیاسی و فرهنگی زمان حال جامعه بی اعتناست و تنها هدفش دستیابی به آرمانی دور دست است. پله‌هایی که برای رسیدن- دست‌کم- بخشی از جامعه به سطحی از آگاهی سیاسی و به افقی بازتر ضروریست را نادیده می گیرد. گویا شتابزدگی و شجاعت و جانفشانی شخصی برای دستیابی به آرمان‌ها کافی است. این شتابزدگی در سرنگونی رژیم سیاسی، به ناگزیر دیگر اشکال مبارزه و تلاش‌های مدنی را بر نمی تابد و مغایر با اهداف خود می پندارد، تا چه رسد به تلاش‌های بطئی، روزمره و حق طلبانه زنان. سرانجام نیز به رادیکالیسم و افراط گرایی سلبی و بدون برنامه می

علاوه بر این دو مشخصه، مبارزان سیاسی نیز، که فردی از جامعه هستند، خواه ناخواه نمی توانند از فرهنگ سنتی ریشه دار و مسلط بر جامعه مبرا بمانند. در دهه ۲۰ و ۳۰ برجسته ترین و معتبرترین حامل این فرهنگ سیاسی- هویتی در جامعه ما حزب توده بود که «ایده های سوسیالیستی» دوران استالین در شوروی برایش الگو و محک بود. الگویی سیاسی که نه تنها خواست آزادی و حقوق مدنی را امری بورژوایی و لیبرالی می دانست، بلکه هر نوع مبارزه و تلاش مستقل یا مغایر با هدف های سیاسی خود را بورژایی می پنداشت. هم از این رو مبارزات مستقل مدنی و از جمله فمینیسم و مبارزات مستقل زنان را امری انحرافی تلقی می کرد. با چنین تلقی و درکی بود که در مبارزه سیاسی علیه استبداد حاکم، به ناگزیر با روحانیون- که تغییر و تحولات مدرن فرهنگی و اجتماعی را مغایر با منافعشان می دیدند - هم صدا می شد. فزون براین که، چنین برداشت و تلقی از مسائل سیاسی و اجتماعی باعث می شد مرز میان خشک اندیشی مذهبی با فرهنگ پیشرو و مدرن به کلی مخدوش شود.

با این همه، دهه ۲۰ و ۳۰، برخلاف گذشته، سر آغاز حضور گسترده و فعال زنان، به ویژه دختران دانشجو در صحنه سیاسی بشمار می آید. با این که در آن دوران نیز تشکل های مستقل زنان به حاشیه رانده شد و در عوض، تبدیل شدن سازمان های زنان به زائده حزب مادر به الگوی حزب توده، در میان سایر جریان های سیاسی نیز، رواج یافت، [۱۵] لیکن نمی توان نقش حزب توده را در حضور سازمان یافته زنان در صحنه سیاسی نادیده گرفت. در آن دوره زنان توانستند با حضور سازمان یافته خود در عرصه سیاسی و اجتماعی، در شکستن پاره ای تابوها و ممنوعه ها در فرهنگ زن ستیز نقش مؤثری داشته باشند. اگر چه زنان همچنان از حق رأی محروم ماندند، لیکن آن سال ها را می توان نقطه عطفی در جایگاه سیاسی زنان در تاریخ معاصر به شمار آورد.

از اواسط دهه ۴۰، در مبارزه علیه رژیم، رادیکالیسم سیاسی و مبارزه مسلحانه، در صحنه سیاسی، جایگاه برتری یافت. تعداد زیادی گروه مخفی معتقد به مبارزه مسلحانه چریکی شکل گرفتند. بزرگترین و شناخته شده ترین آنها چریک های فدایی خلق در طیف جریان های مارکسیستی بودند و سازمان مجاهدین خلق در طیف جریان های مذهبی. بسیاری از دختران جوان نیز همدوش با این دو جریان به مبارزه مسلحانه پیوستند. تعداد زیادی در این راه جان باختند و بسیاری

زندان و شکنجه را از سر گذراندند. در صحنه سیاسی این دوران، زنان نه تنها برای نخستین بار در میدان سیاسی به جایگاهی برابر با مردان دست یافتند و میراثی تاریخی از خود بجای گذاشتند بلکه با ایستادن در برابر جوخه های اعدام به حس حق برابری در مرگ و زندگی در وجدان و شعور زن ایرانی عمقی تازه بخشیدند. لیکن این دو جریان که از جنبه فرهنگی و هدف های سیاسی مشابهِت زیادی داشتند به نقش و قدرت دستگاه روحانیت در روند تاریخ توجهی نشان ندادند. هرگونه تلاش در راه دستیابی به حقوق مدنی را خواستی بورژوایی به شمار آوردند و آزادی را امری لیبرالی تلقی کردند. نه تنها برای دستیابی زنان به حقوقی نظیر شرکت در انتخابات و حق طلاق اهمیتی قائل نبودند بلکه فمینیسم را امری بورژوایی و انحرافی می دانستند.

علاوه بر این که بسیاری از معیارهای مبارزاتی- انقلابی این دو جریان متأثر از فرهنگ سنتی بود، به ویژه در مورد زنان: از طرز رفتار و طرز پوشش گرفته تا مناسبات عاشقانه میان زن و مرد. به طوری که یکی از اعضاء جوان خانه های تیمی چریک های فدایی جان خود را بر سر رابطه به اصطلاح «نامشروع» با دختری از رفقای خود از دست داد. حتی شاعر آزاده ای چون فروغ فرخزاد از جانب این دو جریان مطرود شناخته می شد. بی آن که به اهمیت اندیشه آزاد و مدرن او برای رشد آگاهی و فرهنگی جامعه توجه ای شود. بی گمان، این گونه برداشت و تلقی از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری، سر انجام به مخالفت با دستاوردهای اندیشه مدرن بشری می انجامد. دستاوردهای سیمصد سال مبارزه ملت ها در کشورهای سرمایه داری را با دولت ها و طبقه سرمایه دار در این کشورها یکسان می پندارد. به واقع همین طرز فکر و تلقی است که از دوران مشروطیت در فضای سیاسی جامعه ما نقش داشته و عمل کرده است. هم از این رو، نه تنها عدم حمایت و عدم شرکت بسیاری از ما زنان عضو یا طرفدار گروه های مارکسیست- لنینیست در تظاهرات علیه حجاب اجباری، در اسفند ۱۳۵۷، به سکوت برگزار کردن اعدام فرخ روپارسا در گونی، آنهم به جرم اشاعة فحشا، بی توجهی به سوزانده شدن روسپیان ناحیه ۱۰ تهران و بسیاری دیگر از این دست فجایع [۱۶]، اشتباهی سیاسی به شمار نمی آید، بلکه ناشی از طرز فکری سیاسی- هویتی بوده است.

نه تنها حمایت مجاهدین و بخش وسیعی از فداییان (اکثریت) و نیز حزب توده از حکومت جمهوری اسلامی امری تصادفی یا اشتباهی سیاسی نبوده است بلکه این طرز فکر سیاسی- هویتی، اتفاقاً تاریخی طولانی

پشت سردارد. طنز تلخ تاریخ این که از قضا ساواک، در هراس از محبوبیت رو به گسترش فداییان و مجاهدین، به تشدید سرکوب این دو جریان، پرداخت و این شدت را در مورد روحانیون، اعمال نکرد. در نتیجه، با این گشاده دستی، زمینه به قدرت رسیدن روحانیت، فراهم شد. [۱۸]

استقرار جمهوری اسلامی:

سرانجام، ۷۰ سال پس از انقلاب مشروطیت، دستگاه روحانیت بر بستر نارضایتی عمومی، شرکت گسترده و فعال بخش های وسیعی از جامعه، به ویژه شرکت گسترده و فعال زنان در انقلاب ۵۷، توانست به قدرت سیاسی دست یابد. لیکن از همان ابتدا با تناقضات متعددی روبرو شد. جامعه ای که نزدیک به یک قرن برای دستیابی به حقوق مدنی و سیاسی، به انواع مختلف، تلاش و مبارزه کرده بود، به آسانی قابل مهار نبود. جامعه ای که تجربه انقلاب مشروطیت و فضای باز سیاسی دوران بالنده و متحول ملی شدن نفت را پشت سر داشت، فزون بر اینکه با خواست فراگیر تغییر و تحولی بنیادین به میدان انقلابی عظیم پا گذاشته بود، به آسانی به تبعیضات، تن نمیداد. چنان انرژی عظیم و خواست بزرگی را نمی شد با تعیین «وظایف و تکالیف شرعی»، به وسیله و ابزاری در خدمت قدرت روحانیت تبدیل کرد. بنابراین، نظام سیاسی جدید، نتوانست از مبارزات و تلاش های روزمره و مستمر مدنی و خواست های حق طلبانه جامعه ای بیرون آمده از انقلاب پیشگیری کند. گویی استقرار جمهوری اسلامی و به اجرا در آمدن قوانین تبعیض آمیز، به ویژه علیه زنان هشداری بود تاریخی. انگار مسیری دایره وار از تاریخ بسته شد. در پی نزدیک به یک قرن مبارزه علیه استبداد و در راه رهایی از قید و بندهای سنتی- مذهبی به آغاز راه بازگشتیم، منتها با انباشتی از تجربه های سیاسی و اجتماعی.

نخستین تظاهرات زنان، علیه حجاب اجباری، مقارن با همین روز بزرگداشت مبارزات جهانی زنان، علیه تبعیض و سرکوب رو به گسترش، آغاز شد. با شعار و اندیشه پیشرو «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم»، «آزادی، نه شرقی نه غربی، جهانی است» یا «آزادی، نه شرعی، جهانی است». تداوم آرام و بطئی این روند باعث شده که امروز بسیاری از زنان آستین همت بالا برند و در جهت بازنگری در مورد جایگاه و مبارزات زنان در روند تاریخ، به طور وسیع و بسیار خلاق، به چاپ کتاب و مقاله و آثار پژوهشی روی آورند. این فراشد، به طور غیرمستقیم، بسیاری از حوزه های فکری و فرهنگی ایران را تحت تأثیر قرار داده است و برای نخستین بار خواست جدایی دین از حکومت و حق

حاکمیت مردم نسبت به سرنوشت شان، به فراگیرترین الگوی ذهنی جامعه تبدیل شده است. بازنگری و سنجش دوباره تاریخ به ضرورتی امروزی تبدیل شده است. پژوهش و رجوع به اسناد و خاطره نویسی به شکل بی سابقه ای رواج یافته است. از این رهگذر رفته رفته آراء سند و مدرک بر شایعات شفاهی و اتهام های سیاسی چیره شده است. به تدریج اشکال نوین و مستقلى در مبارزات اجتماعى و سياسى آفریده شده است در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران، زنان این چنین حضور ممتكى به خودی در جامعه نداشته اند. برای نخستین بار زنان نه به عنوان پشت صحنه مردان، بلکه به عنوان مبتکران حرکات سیاسى و اجتماعى پدیدار شده اند. از ایجاد سایت های اینترنتی، وبلاگ، ایجاد کتابخانه و کانون های فرهنگى تا برگزاری سالگردها. از تأسیس کانون هایى در دفاع از حقوق زنان و حقوق کودکان گرفته تا طرح امضای یک میلیونى و تدوین منشور زنان. تا بدانجا که برای ارزیابى فعالیت های زنان نهادها و موسساتى نظیر مرکز اطلاعات و آمار زنان، مرکز امور مشارکت زنان تأسیس شده اند. تنها نگاهی گذرا به آمار این مؤسسات، در ۱۳۸۰، نشانه بارزى از جایگاه اجتماعى و سياسى زنان در جامعه امروز ایران به دست مى آید: بیش از ۶۰ درصد دانشجویان دانشگاهى زن هستند، ۱۰۳ ناشر زن، ۱۳۰۹ زن نویسنده، ۷۰۸ زن مترجم، ۱۱۸۶ زن در مدیریت های گوناگون وجود دارند. ۱۷۹۳ تعاونى زن و ۴۸۰ سازمان غیر دولتى به دست زنان تأسیس شده، ۱۳۸۳ زن در شوراهای شهر و روستا شرکت کرده اند. پیش از انقلاب از جمعیتى ۳۰ میلیونى، میزان نیروى کار زنان ۷ درصد بوده، در حالى که امروز از جمعیتى نزدیک به ۷۰ میلیون بیش از ۱۵ درصد آن زنان هستند.

به گمان من، یکی از نشانه های بارز استقلال اندیشه و ابتکار زنان برای دستیابى به حقوق برابر، میزان نامزدهای زن در انتخابات ریاست جمهورى است که بیش از ۱۰۰ نفر بودند. در فیلم مستند رخشان بنى اعتماد، در مورد انتخابات ریاست جمهورى، مى بینیم که دختر جوانى که با هزاران تنگناى مالی، اجتماعى و فرهنگى در جمهورى اسلامى روبروست، خود را نامزد ریاست جمهورى مى کند. برای دستیابى به حقوقى انسانی خود یک تنه وارد رقابت های انتخاباتى مى شود. با آگاهی به این که حتى اجازه رقابت نخواهد یافت، برنامه و اهداف خود را تبلیغ مى کند. جامعه ما امروز علاوه بر جنبش مستقل زنان، با رشد فزاینده جنبش مستقل دانشجویان و جنبش مستقل کارگران نیز روبروست. این سه جنبش توانسته اند گام های بزرگى در همبستگى و حمایت از خواست های یکدیگر بردارند. امروز این سه جنبش، نمونه

بارزی هستند در این که مبارزات مدنی و فرهنگی در حوزه های گوناگون اجتماعی، همچنین مبارزات فمینیستی و تلاشهای روزمره و کند زنان، نه تنها با خواست رهایی از حکومت مذهبی مغایر نیستند، بلکه این مبارزات و تلاشها می توانند به بستر اصلی آگاهی سیاسی جامعه در جهت این رهایی تبدیل شوند. باشد که در پی دو انقلاب و یک قرن تجربه، بتوانیم در عرصه سیاسی به معیار جدیدی از سنجش دست یابیم و از هر آن چه که به اندیشه و فرهنگ پیشرو و ارتقاء آگاهی در جامعه یاری مرساند، حمایت کنیم.

۲۴ ۰۴ ۲۰۱۲

پانویس ها :

- ۱- زنان ایران در جنبش مشروطه، عبدالحسین ناهید، انتشارات نوید، ۱۳۶۸، ص ۱۹- ۱۸
- ۲- هدفها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، محمد حسین خسرو پناه، چاپ اول ۱۳۸۱، ناشر پیام امروز .
- ۳- صدیقه دولت آبادی، مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی، جلد اول، تابستان ۱۳۷۷، جلد ۱، ص ۱۸۷
- ۴- عالم نسوان، شماره ۳
- ۵- صدیقه دولت آبادی، همان، ص ۲۰۸.
- ۶- محمد حسین خسرو پناه، همان، ص ۱۱۰
- ۷- همانجا، ص ۱۱۹ / ۸- همانجا ص ۱۲۸ / ۹- همانجا
- ۱۰- جنس دوم، شماره ۵، ۱۳۷۸، برگه از تاریخ
- ۱۱- محمد حسین خسرو پناه، همان، ص ۱۱۸
- ۱۲- انتشارات خاوران، چاپ اول ۱۳۸۳
- ۱۳- رجوع شود به: فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، جمیل حسنی، ترجمه همامی، نشر نی، ۱۳۸۳
- ۱۴- صدیقه دولت آبادی، همان، ص ۱۶۶

۱۵- خانه دایى يوسف، اتابك فتح‌اللهزاده، چاپ سوئد ؟، ۲۰۰۱. نیز در ماگادان كسى پير نمى شود، یاد مانده‌های دکتر عطا صفوی، نشر ثالث، ۱۳۸۳.

۱۶- رجوع شود به مجله آرش، شماره ۷۹، آبان ۱۳۸۰، صص ۳۹ - ۳۸

۱۷- Abbas Mágnum, Iran Diario, ۱۹۷۱-۲۰۰۵, Milano: Il Saggiatore, ۲۰۰۶

۱۸- رجوع شود به جلد ۲ داد بی داد، ص ۳۸۴ و ۴۱۴، و خاطرات منتظری

درباره کنفرانس های اتحاد اپوزیسیون در خارج از کشور

گفتگوی تلویزیون اینترنتی میهن با مهرداد درویش پور

این گفتگو را در پیوند زیر ببینید
<http://www.youtube.com/watch?v=zy-dPCduwGk&feature=plcp&context=C437cc9fVDvjVQa1PpcFMS8SHHNa5Tnj0ECVFHaTxmeu2BDzVQ0eI%3D>

مختصری درباره^۱ یک تراژدی : به یاد خاله ام خدیجه^۲ مصدق در نهمین سال پایان زندگی پر رنج او

روایت منتشر نشده ای از

عبدالمجید بیات

بیماری خدیجه در سال ۱۳۱۹ بر اثر شوک شدید عصبی بوجود آمد: به علت علاقه عمیقی که به پدرش دکتر محمد مصدق داشت و بازداشت خودکامه پدر و مشاهده عینی شرایطی که ما موران شهربانی وقت با قهر و غلبه و خشونت ایشان را به زندان منطقه کویری بیرجند اعزام میکردند.

زنده یاد خدیجه مصدق در ۲۵ آذرماه ۱۳۰۲ مطابق با ۱۷ دسامبر ۱۹۲۳ در تهران به دنیا آمد و روز ۲۹ اردی بهشت ۱۳۸۲ مطابق با ۱۹ مه ۲۰۰۳ دیده از جهان فروبست.

بیماری خدیجه در سال ۱۳۱۹ بر اثر شوک شدید عصبی بوجود آمد: به علت علاقه عمیقی که به پدرش دکتر محمد مصدق داشت و بازداشت خودکامه پدر و مشاهده عینی شرایطی که ما موران شهربانی وقت با قهر و غلبه و خشونت ایشان را به زندان منطقه کویری بیرجند اعزام میکردند.



من شخصا درکنار او شاهد این صحنه بودم. با اطلاعی که دوستی از صاحبمنصبان شهربانی به دائی اینجانب مهندس احمد مصدق رسانده بود، همراه ایشان و مادرم ضیاء اشرف، خدیجه و من به شهربانی شتافتیم و پشت شمشادهای مشرف به در بزرگ ماشین رو پشت محوطه شهربانی، شاهد این صحنه تا ترانگیز شدیم.

روایت دیگری در ذکر این ماجرا، از کتاب خاطرات دائی دیگر بنده، دکتر غلامحسین مصدق، نقل شده است که به علت سهو راوی و ویراستار از دقت لازم برخوردار نیست.

در راه بازگشت به منزل حال خدیجه شدیداً دگرگون شد و از آن پس متأسفانه حالت عصبی و پریشانی وی، ادامه یافت.

بر اثر شیوه خشن معالجه پریشانی و افسردگی (دپرسیون) عمیق، در تهران آن زمان (شوک الکتریکی و تزریق بی پروای انسولین)، وزندانی بودن پدر، احوال خدیجه به تدریج به وخامت گرایید.

با پایان جنگ جهانی دوم و باز شدن راه اروپا در سال ۱۹۴۷ برای تحصیل عازم سوییس شدم. چندی بعد خدیجه و خانم ضیاءالسلطنه مادر بزرگم نیز به منظور معالجه وی به من پیوستند.

خدیجه در آسایشگاهی واقع در نیون (نزدیک ژنو) و سپس در آسایشگاه

دیگری در نوشاتل در شرایطی مناسب، با داشتن پرستار مخصوص، تحت مراقبت پزشکی و معالجه، قرار گرفت.

نوسانهای روانی خدیجه به صورتی بود که پزشکان نوشاتل با امید به بهبود طی چند سال به معالجه پرداختند اما بالاخره عمل جراحی ناموفق و بعدها مردود «لوبوتومی» که پزشکان نوشاتل مناسب حال خدیجه نمیدانستند در برن انجام شد. خدیجه زنده ماند، اما برایش زمان متوقف شد و بقیه عمر محکوم به ماندن در آسایشگاه گردید.

دربازگشت به آسایشگاه پیرِ فارژیه (Prefargier) که مؤسسه ای معظم و شناخته شده بود تا مقطع انقلاب با داشتن پرستار خصوصی به نام مادموازل بُوم (Baum) که میتوانست سالی دو بار همراه وی به تعطیلات و گردش برود، در آسایش و رفاه اما سکون و سکوت خویش زندگی کرد.

هر هفته نامه ای کوتاه حاکی از سلامت فامیل از طرف مادرم یا من همراه با مبلغ پنجاه فرانک سوییس جهت پول جیب برای او ارسال میشد. خدیجه نیز نامه ها را به فارسی پاسخ داده و هر از چندگاه نیز کارتی کوتاه و یکسان برای پدر و مادرش مینوشت، به این سیاق :

«مامان و پاپای عزیزم

امیدوارم سلامت باشید. از حال من خواسته باشید سلامتم. ملالی نیست جز دوری شما ...»،

که نمونه هایی از نامه ها در آرشیو بنیاد مصدق موجود است.

هر ماه، یک یا دو بار، به دیدار خدیجه به آسایشگاه نوشاتل میرفتم از دیدنم و دریافت هدایا خوشحال میشد ولی نمیخواست از پدر و مادرش صحبت شود، و اگر در سوییس نبودم دوستان سوییسی ام به جای من به او سر میزدند. از گفتگو خسته میشد. لذا، بنابر تجربه ناشی از شرایط روانی او، قرار بر این شده بود، حتی الامکان، کسانی که به دیدارشان عادت نداشت، از او عیادت نکنند. او شکلات دوست داشت و سیگار میکشید که مرتب برایش ارسال میشد.

با برهم ریختن اوضاع در ایران و شروع جنگ ایران و عراق وضع خدیجه نیز مختل شد. عایدی او، اجاره بهای دو ساختمان بود که کاملاً وصول نمیشد؛ دو ساختمانی که دکتر مصدق برای پرداخت هزینه های او خریده بود که پس از خدیجه بنا بر سند مالکیت به عنوان مال وقف به

بیمارستان نجمیه برسد. به علاوه، دکتر مصدق طی وصیت نامه ای رسمی ولایت خدیجه را، به ترتیب سن، بر عهده^۱ اولاد خود قرار داده بود که سپس، به همان ترتیب، برعهده^۲ نواده اش قرارگیرد. پس از وفات ایشان، مادرم خانم ضیاء اشرف ولایت را به عهده گرفت و نهایتاً با درگذشت بقیه^۳ اولاد برعهده^۴ من قرارگفت.

بالا رفتن بی قاعده^۵ قیمت ارز هم قوز بالای قوز شد. به آسایشگاه پرفارژییه بدهکار شدیم. در این میان مادموازل بوم نیز فوت کرد و خدیجه همدم شفیق خویش را از دست داد. با نبود امکان مالی استخدام جایگزین میسر نشد. لذا خدیجه با سایر بیماران بیش از گذشته محشور شد.

با وقف بودن دارایی ایشان (دو ساختمان مذکور)، امکان تبدیل به احسن نیز وجود نداشت. تا سال ۱۹۸۵ حساب آسایشگاه از تهران به هر زحمتی که بود به تدریج تصفیه شد ولی از آن جا که شرایط تغییر نکرد، بدهی بزرگی باز هم روزمره انباشته شد. بالاخره اینجانب تعهد نمودم هزینه^۶ آسایشگاه را بپردازم. پس از فوت مادرم در تهران خانه^۷ مسکونی او را که پدرش به وی بخشیده بود در اولین فرصت اضطراراً^۸ به ثمن بخش فروخته و توانستم با تعدیل بدهی و حذف بهره^۹ دیرکرد با موافقت آسایشگاه، حساب آسایشگاه پرفارژییه را بالاخره تصفیه کنم.

از آن پس نیز عواید خدیجه تا پایان عمر، با مشکل وصول میشد و کافی هم نبود، از این رو من شخصاً^{۱۰} مخارج حوائج شخصی و هزینه های او را که بر دمه^{۱۱} من بود، پرداختم.

ژنو - هجدهم آوریل ۲۰۱۲ / بیست و نهم فروردین ۱۳۹۱